

بررسی علل تفاوت گفتار امیرالمؤمنین (ع) درباره مردم کوفه

فاطمه هاشمی زاده*

حمیدرضا فهیمی تبار**

چکیده

امیرالمؤمنین (ع) در سال ۳۵ هجری کوفه را مرکز خلافت خود قرار دادند. از آنجا که این شهر نوپا و مهاجرنشین مواضع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم سایر بلاد را نمایندگی می‌کرد، تحولات این شهر، هم نمایه‌ای از موقعیت امیرالمؤمنین (ع) در آن دوره است و هم در فهم کلام ایشان نقش کلیدی دارد. بنابراین، مطالعه اوضاع این شهر در زمان حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) به‌عنوان بستر اجتماعی و فرهنگی کلام امام (ع)، ما را به اسباب صدور سخنان متفاوت ایشان درباره مردم کوفه رهنمون می‌کند و زمینه فهم بهتر کلام ایشان را فراهم می‌سازد.

محور این نوشتار، جستاری در ویژگی‌های مردم این شهر از زبان امام علی (ع) در نهج‌البلاغه است. حضرت در مواردی مردم کوفه را مدح و در پاره‌ای از موارد، آنان را نکوهش کرده است. تعارض ظاهری این دو گونه بیان، به موضع‌گیری متفاوت مردم در قبال تحولات دوران حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) بازمی‌گردد. در مقاله حاضر تلاش شده است با تکیه بر بررسی اوضاع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم کوفه، علل تفاوت کلام حضرت روشن شود.

کلیدواژه‌ها: امیرالمؤمنین (ع)، مردم کوفه، نهج‌البلاغه، جمل، صفین، نهروان.

۱. مقدمه

هرچند نمی‌توان گفت، همگی خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار امیرالمؤمنین (ع) که سید

* کارشناس ارشد نهج‌البلاغه، دانشگاه کاشان (نویسنده مسئول) hashemifz8051@yahoo.com

** استادیار علوم قرآن و حدیث، دانشگاه کاشان h_fahimitabar@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۸/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۲۰

رضی (م ۴۰۶هـ)، با عنوان نهج البلاغه گردآوری کرده، در دوران حاکمیت پنج‌ساله حضرت ایراد شده است، باتوجه به قراین درون‌متنی و برون‌متنی، بخش بزرگی از این سخنان، بی‌تردید مربوط به دورانی است که وی زمام امور سیاسی و اجتماعی جامعه خود را در دست گرفته است.

امیرالمؤمنین (ع) در سال ۳۵ هجری مرکز خلافت را که تا آن زمان شهر «مدینه» بود به «کوفه» منتقل کرد. از این رو شناخت سخنان ایشان، به فهم درست بستر اجتماعی و فرهنگی صدور آن سخنان وابسته است. کانون اصلی و محور این بستر، شهر کوفه است. حوادث قبل از خلافت و اتفاقات دوران خلافت می‌تواند ما را در رسیدن به تفاوت کلام امیرالمؤمنین (ع) یاری رساند؛ به‌ویژه سخنانی که در نگاه اول با یکدیگر تعارض دارند. وصف کوفیان در نهج البلاغه یک‌دست نیست، گاهی با سخنانی تند و تیز، مردم کوفه را به باد نکوهش می‌گیرد و زمانی با کلامی درخور توجه، عموم آنان را می‌ستاید و یا از شخصیت‌های کوفی همراه خود، به نیکی یاد می‌کند و برای درک درست کلام او باید در چون و چرایی سخنان او کنکاش کرد تا راز چندگویی امام (ع) در ویژگی‌های مردم کوفه آشکار شود؛ همان‌گونه که خود فرموده‌اند:

الا ان الحدیث ذو شجون فلا یقولن قائلکم ان کلام علی متناقض لان الکلام عارض.
(ابن بابویه، ۱۴۰۷: ۷۲۰، ح ۹۸)

بدانید که سخن، شاخه‌ها و حالت‌های گوناگون دارد؛ پس کسی نگوید که کلام علی متناقض است؛ چون کلام تحت‌تأثیر حالت‌های گوناگون است.

بایسته است در راستای فهم کلام امام (ع)، تاریخ کوفه را مرور کنیم، آنگاه سخنان امام (ع) را که درباره ویژگی‌های کوفیان ایراد شده است، شرح دهیم و سپس راز تفاوت گفتار حضرت (ع) را دریابیم.

۲. مروری بر تاریخ کوفه

هرچند درباره جایگاه ممتاز کوفه سخنانی در پاره‌ای از منابع تاریخی و حدیثی آمده است (← براقی نجفی، ۱۳۸۱: ۳۲؛ مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/ ۱۸۱؛ قمی، ۱۳۵۶: ۳۹؛ ثقفی کوفی، ۱۳۷۳: ۲۲۸؛ ابن طاووس، بی‌تا: ۲۹؛ ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۲۵۷؛ خوافی، ۱۳۷۸: ۲/ ۵۱؛ مقدسی، ۱۳۷۴: ۴۴۱)، مسلم است که کوفه در سال ۱۷ هجری^۱ به دستور عمر و از سوی سعدبن ابی وقاص، به‌عنوان پایگاه نظامی مسلمانان و برای حفظ و ادامه فتوحات در حوزه

ایران، انتخاب و بعدها محل سکونت دائمی مسلمانان شد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۳۶). از این رو، مردم کوفه اغلب مهاجرانی بودند که از سال ۱۷ هجری به بعد، از نقاط مختلف عربستان، به‌ویژه مکه و مدینه به این منطقه کوچ کرده بودند (محمدجعفری، ۱۳۶۴: ۱۳۴) به‌طوری که در ابتدای تأسیس کوفه، ۴۰ هزار سپاهی در این شهر که به‌عنوان پایگاه نظامی در نظر گرفته شده بود، جمع شده بودند (حموی، ۱۹۹۵: ۴/ ۴۹۱). به این گروه اعراب، ایرانیان را نیز باید افزود که عبارت بودند از: موالی، حمراء دیلم و اسواران (رجبی دوانی، ۱۳۷۸: ۱۳۷).

بعد از تحولات مدینه، در روزهای خلافت عثمان، اهالی کوفه اولین کسانی بودند که در سال ۳۵ هجری به هدایت مالک اشتر نخعی با امیرالمؤمنین (ع) در سال ۳۵ هجری بیعت کردند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۷۱۰). حضور جمع زیادی از صحابه پیامبر و برگزیدگان آنها، این شهر را از بقیه بلاد متمایز کرده بود، به‌طوری که گفته می‌شود ۳۷۰ نفر، همراه سعدبن‌ابی‌وقاص و به دستور عمر در ابتدای تأسیس کوفه و ۸۰ تن در سال ۱۸ هجری و ۴۰۰ نفر بعد از جنگ جمل، همراه امام (ع) وارد کوفه شده بودند، تا آنجا که در جنگ صفین ۲۸۰۰ تن از صحابه رسول خدا (ص) مقیم کوفه، همراه امام (ع) بودند (— یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۳۶؛ محمدجعفری، ۱۳۶۴: ۱۳۴؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۷۱؛ مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۷۰۳ و ۷۰۹).

از سوی دیگر، حضور سرشناسان عرب، از جمله بسیاری از افراد قبایل حجاز و مهم‌تر از آنها قبایل یمنی مقیم کوفه، که با امیرالمؤمنین (ع) آشنایی دیرینه داشتند، موقعیت ویژه‌ای به کوفه داده بود. البته نمی‌توان موقعیت جغرافیایی این شهر را نادیده گرفت. کوفه از یک سو در همسایگی ایران، حجاز، مصر و جزیره قرار داشت؛ این موقعیت، دسترسی به شرق و غرب و شمال و جنوب را میسر می‌کرد. کوفه از حجاز به شام نزدیک‌تر بود، از این رو نظارت بر شام که پایگاه اصلی امویان شده بود، از طریق کوفه آسان‌تر می‌نمود (رجبی دوانی، ۱۳۷۸: ۱۹۴). این شهر به‌خاطر مرکز خراج‌ها و غنایمی که از سرزمین‌های مفتوحه جمع‌آوری می‌شد و به‌خاطر وجود نخلستان‌ها، باغ‌ها و زمین‌های کشاورزی فراوان، موقعیت قابل توجهی داشت. باتوجه به ویژگی‌های جغرافیایی - جمعیتی، انتخاب کوفه به‌عنوان مرکز حکومتی، امری طبیعی می‌نمود (مقدسی، ۱۳۶۱: ۱/ ۱۶۱). در کنار ویژگی‌های مثبت کوفه، باید توجه داشت که مکه و مدینه، هرچند به‌عنوان مرکز تولد و مهد اسلام مطرح بود، مردم آن بعد از رحلت پیامبر (ص) به خاندان او، به‌ویژه امیرالمؤمنین (ع)، روی خوشی نشان نداده بودند. این عوامل از جمله عوامل

شناخته شده در انتقال مرکز حکومت از مدینه به کوفه است (← رجعی دوانی، ۱۳۷۸: ۱۹۵؛ مهدوی دامغانی، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۷۱، نهج البلاغه، نامه ۱).

۳. مردم کوفه در کلام امیرالمؤمنین (ع)

امام علی (ع) در وصف مردم کوفه دو گونه سخن گفته است؛ در مواردی آنان را نکوهش کرده و در مواردی ستوده است. باتوجه به آنچه در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است، ستایش حضرت (ع) از مردم کوفه درمقایسه با نکوهش های ایشان، کمتر است که در اینجا به پاره ای از آنها در دو بخش اشاره می شود.

۱.۳ ستایش مردم کوفه

۱-۲. من عبدالله علیّ امیرالمؤمنین إلى أهل الكوفة، جبهة الأنصار و سنم العرب ... فأسرعوا إلى أميركم، وبادروا جهاد عدوكم. (نهج البلاغه، نامه ۱، ← خطبه های ۱۲۴/ ۶، ۱۰۷/ ۱)

از بنده خدا امیرمؤمنان علی (ع) به مردم کوفه: (ای) یاران پیشتاز، و (ای) بلندپایگان عرب! ... به سوی امیر و فرمانده خود بشتابید و به جهاد دشمنان خویش مبادرت ورزید.

حضرت (ع)، کوفیان را به «جبهه» تشبیه کرده است. «جبهه» به معنای «پیشانی» است. گویا مردم کوفه درمقایسه با بقیه انصار، همانند پیشانی هستند. امام (ع)، آنان را به «سنم العرب» نیز تشبیه کرده است. واژه «سنم» به معنای «کوهان شتر» است و می دانیم که کوهان شتر بلندترین قسمت و مایه شرافت تمامی بدن او، محلی برای ذخیره غذایی و درحقیقت، مایه حیات و سلامتی او است. گویا امام (ع)، کوفیان را برای عرب، مایه حیات و قوت دانسته است.

مراد از آوردن این تعبیرات، جلب کردن توجه کوفیان به جایگاه خطیر آنان در دفاع از حکومت علوی است؛ از این رو، آنان را به «جبهه و سنم» تشبیه می کند تا به آنها بگوید از این زمان، چشم تمامی مردم سرزمین های متعلق به حکومت علوی به کوفه است؛ همان گونه که کوفه مورد توجه دشمنان امام (ع) است؛ به این معنا که اگر دشمن بخواهد حکومت امام علی (ع) را به خطر بیندازد، سعی می کند کوفه را هدف قرار دهد و مغلوب سازد و اگر قرار باشد نظام حکومت علی (ع) پایدار بماند، باید مردم کوفه پایداری کنند. از این رو، امام (ع) با دو صفت «جبهه الانصار» و «سنم العرب»، آنان را می ستاید و از آنان می خواهد به سرعت به یاری امیرشان بشتابند و با دشمنان مبارزه کنند.

فاطمه هاشمی‌زاده و حمیدرضا فهیمی تبار ۱۲۳

۲-۱-۲. وجزاکم الله من أهل مصر عن أهل بیت نبیکم أحسن ما یجزی العالمین بطاعته، والشاکرین
لنعمته، فقد سمعتم وأطعتم، ودعیتم فأجبتهم. (همان: نامه ۲)

خداوند به شما اهل این شهر از ناحیه اهل بیت پیامبران جزا و پاداش دهد، بهترین پاداشی که به عاملان و مطیعان خود و سپاسگزاران نعمت‌هایش عطا می‌کند؛ زیرا شنیدید و اطاعت کردید، دعوت شدید و اجابت نمودید.

در این قسمت، امام (ع) ضمن دعا در حق مردم کوفه، یاری خود را یاری اهل بیت (ع) شمرده است. گویا سفارشات رسول خدا (ص) درباره اهل بیت (ع) را به مردم یادآوری می‌کند. برای همین می‌فرماید: «خداوند به خاطر اهل بیت پیامبر، شما را پاداش دهد»؛ و در ادامه، مردم را مطیع خداوند و شاکر نعمت او دانسته است، زیرا آنان به آنچه از امام (ع) شنیده‌اند، عمل کرده و دعوت ایشان را لیبیک گفته‌اند.

۲-۱-۳. أتمم الأنصار علی الحق، والإخوان فی الدین، والجنن یوم البأس، والبطانة دون الناس، بکم
أضرب المدبر، وأرجو طاعة المقل، فأعینونی بمناصحة خلیة من العش، سلیمة من الریب؛ فو الله
إنی لأولی الناس بالناس! (همان: خطبه ۱۱۸)

شما یاوران حقیق و برادران دینی، سپرهای روز گرفتاری و پیکار و رازداران در برابر افشاکنندگان اسرار، با نیروی شما پشت‌کنندگان به حق را می‌کوبم، و به کمک شما به اطاعت روی‌آوران به حق امیدوارم. مرا به خیرخواهی خالصانه و سالم از هرگونه شک و تردید یاری کنید! به خدا سوگند، من به مردم از خودشان سزاوارترم.

امام (ع)، آنان را یاوران حق و برادران دینی خود دانسته و از اینکه در زمره اهل دین هستند، آنان را ستوده، سپس استقامتشان را تحسین کرده و آنان را به سپرهای مقاوم تشبیه کرده و فرموده است: همان‌گونه که سپر، مقاوم‌ترین ابزار جنگی است و از انسان در برابر حملات دشمن محافظت می‌کند، آنان نیز در استقامت و پایداری زبانزدند، در برابر سختی‌ها و مشکلات نبرد مقاومت کردند، حملات دشمن را دفع کردند و پیروزی به بار آوردند. امام (ع) از شجاعت و دلاوری آنها تمجید می‌کند، سپس اعلام می‌دارد که آنها از خاصان و برگزیدگان اویند که در سرکوب مخالفان و فرمان‌پذیری موافقان، به آنان اعتماد کامل دارد و با کمک آنان، کسانی را که از حق رویگردانند، سرکوب می‌کند و با یاری آنها، کسانی را که به حق روی می‌آورند، ولی آگاهی کافی ندارند، تربیت می‌کند.

۲-۱-۴. أین إخوانی الذین ركبوا الطریق، ومضوا علی الحق؟ أین عمّار؟ وأین ابن التّیهان؟ وأین
ذوالشّهادتین؟ وأین نظراؤهم من إخوانهم الذّین تعاهدوا علی المینة، وأبرد برؤوسهم إلی الفجرة؟
قال: ثمّ ضرب بیده إلی لحيته الشریفة الکریمة، فأطال البكاء، ثمّ قال علیه السلام: أوه علی إخوانی

الَّذِينَ تَلَوُا الْقُرْآنَ فَأُحْكَمُوهُ، وَتَدَّبَّرُوا الْفُرْصَ فَأَقَامُوهُ، أَحْيُوا السَّنَةَ، وَأَمَاتُوا الْبِدْعَةَ، دَعُوا لِلْجِهَادِ فَأَجَابُوا، وَوَقَّوْا بِالْقَائِدِ فَاتَّبَعُوا. (همان: خطبه‌های ۱۸۲/۲۸-۳۲، ۱۲۱/۴)

کجا هستند برادران من؟ همان‌ها که سواره به راه می‌افتادند و در راه حق قدم برمی‌داشتند. کجاست (عمار)؟ کجاست (ابن تیهان)؟ و کجاست (ذوالشهادتین)؟ و کجایند مانند آنان از برادرانشان که پیمان بر جانبازی بستند، و سرهای آنها برای ستمگران فرستاده شد؟! آنگاه دست به محاسن شریف زد، مدتی بس طولانی گریست؛ پس از آن فرمود: آه بر برادرانم! همان‌ها که قرآن را تلاوت می‌کردند و به‌کار می‌بستند، در فرایض دقت می‌کردند و آن را به‌پا می‌داشتند، سنت‌ها را زنده و بدعت‌ها را می‌رانند. دعوت به جهاد را می‌پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی می‌کردند.

امام (ع)، در این خطبه، از پند و اندرز یاران باوفایش یاد می‌کند و از آنان که راه حق را برگزیدند و بر این طریق درگذشتند و همراه و همگام حضرت بودند، با حسرت یاد می‌کند. از عمار یاسر، ابن تیهان و ذوالشهادتین «خدمت‌بین ثابت انصاری» نام می‌برد. آنان که تا آخرین لحظه در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین (ع) بودند و جانانه جنگیدند و به شهادت رسیدند و نیز یاد ده‌ها نفر از یاران و اصحاب پیامبر (ص) را زنده می‌دارد که در کنار ایشان در جنگ صفین بودند و شربت شهادت نوشیدند.

امام (ع) از فقدان این یاران باوفا، آن‌چنان متأثر می‌شود که برای مدتی طولانی می‌گرید و سپس فضایل آنها را ذکر می‌کند: آنان مردمانی بودند که به تلاوت قرآن و فهم مقاصد و معانی آن می‌پرداختند و عمل به قرآن، تفکر در واجبات الهی، درک هدف و توجه به اسراری که عبادات به‌خاطر آنها واجب و برپا داشته شده است را مورد توجه قرار می‌دادند. آنان سنت پیامبر (ص) را زنده می‌کردند و با بدعت‌ها مبارزه می‌کردند، برای برپایی دین، دعوت برای جهاد را اجابت می‌کردند؛ آنها به پیشوای خود اعتماد کامل داشتند و از او پیروی می‌کردند. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۳/۷۱۹)

۲.۳ نکوهش مردم کوفه

امیرالمؤمنین (ع)، مردم کوفه را مدح و در مواردی نکوهش کرده است، از جمله:

۱-۲-۲. إذا دعوتکم إلى جهاد عدوکم دارت أعینکم، کأتکم من الموت فی غمرة، و من الذّهل فی سكرة، یرتج علیکم حواری فتعمهون، فکأنّ قلوبکم مألوسة، فأنتم لاتعقلون. (نهج البلاغه، خطبه ۱/۳)

هرگاه شما را به جهاد با دشمن دعوت می‌کنم، چشمتان از ترس در جام دیده دور می‌زند، گویا ترس از مرگ عقلتان را ربوده، و همچون مستانی که قادر به پاسخ نیستند، از خود بی‌خود و سرگردان شده‌اید و گویا عقل‌های خود را از دست داده‌اید و درک نمی‌کنید.

حضرت (ع)، حالت ترس و وحشت آنان در برابر جهاد با دشمنان را به انسانی در حال مرگ تشبیه کرده است که چشمانش بر اثر حیرت و سرگردانی به چرخش و دوران می‌افتد و عقلش را از دست می‌دهد، به دردی که به آن دچار شده است، سرگرم می‌شود. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲/۱۶۹)

کلام امام (ع) از آیه زیر اقتباس شده است:

... فإذا جاء الخوف رأيتهم ينظرون إليك تدور أعينهم كالذي يغشى عليه من الموت ... (احزاب: ۱۹)

... چون خطر فرا رسد، آنان را می‌بینی که مانند کسی که مرگ او را فرا گرفته است، چشمانش در حدقه می‌چرخد و به‌سوی تو می‌نگرد ...

کوفیان، هم به دلیل ترسشان از مخالفت با دعوت حضرت (ع) و هم به خاطر ترس از مرگ، دچار سرگردانی و تزلزل شدند. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲/۱۶۹)

۲-۲-۲. دعوتکم إلى نصر إخوانكم فجر جرت مجرة الجمل الأسر، وتناقلتم تناقلا لنضو الأذير، ثم خرج إلى منكم جنيد متذائب ضعيف. (نهج البلاغه: خطبه‌های ۳۹/۳، ۱/۶۹)

شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم، همانند شتری که از درد بنالد، آه و ناله سر دادید، و یا همانند حیوانی که پشتش زخم باشد، کندی کردید؛ تنها گروه کمی به‌سوی من شتافتند؛ اما آنها نیز افراد مضطرب و ناتوانی بودند.

امام (ع) در این عبارات، آنان را به شتری تشبیه کرده است، که از درد سینه به خود می‌نالد و صدایش در گلو می‌پیچید. حضرت (ع)، فعل «جر جرة» که مخصوص صدای شتر است را برای کوفیان آورده است. آنها آه و ناله می‌کردند و از سختی جهاد سخن می‌گفتند. از بین شتران، «جمل» را مثال زده است؛ زیرا شتر نه به‌هنگام درد، از دیگر شتران بیشتر فریاد می‌زند و نیز شانه خالی کردن آنها را از زیر بار جهاد، به شترانی تشبیه کرده که کوهانشان بر اثر بار گران زخم شده و او را از حرکت باز داشته است. در ادامه می‌فرماید: «حتی گروه اندکی که دعوت مرا برای جهاد اجابت کردند، با پریشانی به من پیوستند.» امام (ع)، در وصف مردم، کلمه «متذائب» را به‌کار برده است. «متذائب» به‌معنای مضطرب و

پريشان است. عرب به گرگ «ذئب» می گوید؛ زیرا به هنگام راه رفتن، به این طرف و آن طرف نگاه می کند. امام (ع) حالت اضطراب آنها به هنگام جهاد را به حالت اضطراب گرگ به هنگام راه رفتن، تشبیه کرده است. مراد حضرت، این است که حتی حرکت تعداد اندکی از شما نیز با شک و تردید و دلواپسی است. پیدا است که چنین نیروهایی، چه سرنوشتی خواهند داشت.

۲-۳. یا أشباه الرجال ولارجال! حلوم الأطفال، وعقول ربّات الحجال. (همان: خطبه ۱۳/۲۷)

ای کسانی که به مردان می مانید ولی مرد نیستید! ای کودکان صفتان بی خرد! و ای عروسان حجله نشین! (که جز عیش و نوش به چیزی نمی اندیشید!)

امام (ع)، کوفیان را در کم خردی به کودکان با آمال و آرزوهای کودکانه شان تشبیه کرده است که با مختصر چیزی فریب می خورند و دل خوش می کنند و چشم بر خطر می بندند. کودکان و خردسالان، بالقوه عاقل اند، نه بالفعل. گاهی کارهایی از آنها سر می زند که ظاهراً عقلانی است؛ ولی با اندک تأملی می توان دریافت که از روحیه کودکانه آنان سرچشمه گرفته است. برای مثال، آنها در مسائل مهمی که باید خشمناک شوند، بی خیال اند و در مسائل پیش پا افتاده، تحمل ندارند و خشمگین می شوند؛ زیرا قدرت درک ندارند. اگر به چیزی احساس نیاز کنند، برای به دست آوردن آن پافشاری می کنند، بدون اینکه به سود و زیان آن توجهی داشته باشند و از دستیابی به آن احساس رضایت می کنند. کودکان سطحی نگر از پیامدهای رفتار غافل اند و داوری آنها تحت تأثیر ظاهر بینی آنها قرار دارد. آنها به فرمان احساس جز به ظاهر دل نمی بندند و به تذکر و تجارب دیگران وقعی نمی نهند. کوفیان نیز دستورات امام (ع) را برای جهاد نادیده می گرفتند، به چیزی عمل می کردند که خود مصلحت می دیدند و درست می پنداشتند. امام (ع) این کوفیان ظاهر بین کودک صفت را به عروسان تشبیه کرده است. عروسانی که تعقل، تدبیر و تفکرشان متأثر از هلهله و شادی اطرافیان رنگ می بازد و نگرانی از آینده مبهم، قدرت اندیشه اش را در هم می کوبد.

۲-۴. أيتها النفوس المختلفة، والقلوب المتشعبة، الشاهدة أبدانهم، والغائبة عنهم عقولهم.

(همان: خطبه های ۱/۱۳۱، ۱/۲۹، ۱/۹۷، ۴ و ۷)

ای روح های پراختلاف! و ای قلب های پراکنده! شما که بدن هایتان حاضر و عقل هایتان پنهان است.

بنا به تعبیر امام (ع)، کوفیان، اندیشه هایشان پراکنده و دل هایشان پريشان است؛ هر کدام به دنبال هواها و خواسته های خود هستند و به مسائل و حوادث اطراف خود توجهی ندارند.

آنان به مصالح خود و هدفی که برای آن آفریده شده‌اند، بی‌اعتنا هستند و در اجتماعات حضورشان شایان توجه است؛ ظاهراً متحدند و جمعیت بزرگی را تشکیل می‌دهند، اما درحقیقت، بر طبل اختلاف می‌کوبند. یکی می‌گوید امروز به جنگ برویم و دیگری فردا را پیشنهاد می‌کند؛ یکی می‌گوید در کوفه بمانیم و دیگری رفتن را مصلحت می‌داند. کج‌اندیشی، عقلشان را ضایع کرده است و در غفلت و بی‌خبری به‌سر می‌برند. آنان راه درستی را که امام (ع) به آنها نشان داده است، درک نمی‌کنند. از این رو امام (ع) آنها را این‌گونه خطاب می‌کند و می‌فرماید:

یا أشباه الإبل غاب عنها رعاتها! کَلِّمًا؛ جمعت من جانب تفرقت من آخر. (همان: خطبه‌های ۱۰/۹۷، ۳/۳۴)

ای مردم! شما به شتران بی‌ساربان می‌مانید که هرگاه از یک سو جمعشان کنند، از طرف دیگر پراکنده می‌شوند.

امیرالمؤمنین (ع) در این عبارات، مردم کوفه را به گل شتر تشبیه کرده است. تشبیهی که حضرت (ع) برای آنها به‌کار برده، تعبیر روشنی از جهل و عدم انضباط آنان است (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱: ۴/۳۰۷). شتر در فرهنگ عرب، جایگاه ویژه و ممتازی دارد؛ با او زندگی کرده است و شناخت کاملی درباره ویژگی‌های آن دارد. امام (ع) در تشبیهات خود بارها شتر را طرف تشبیه قرار داده؛ اما بر آن نبوده است که مرکب خود را در تیزتکی و یا استواری و... تشبیه کند؛ بلکه در تمامی موارد، حضرت (ع)، شتر را مشبه به آورده و هر بار وجه شبهی متفاوت را در نظر داشته و رابطه هنرمندانه‌ای میان دو طرف تشبیه ایجاد کرده است. به‌علاوه، از ضرب‌المثل‌های مشهور عرب در این زمینه استفاده کرده و پیام بارز این مثل‌ها را به‌طور واضح بیان کرده است. در اینجا نیز مردم را به گله شتری بی‌ساربان تشبیه کرده که از هر طرف آنها را جمع کنند، از طرف دیگر پراکنده می‌شوند.

به‌نظر می‌رسد حیوانات اهلی دیگر را هرکسی بتواند هدایت کند، جز شتران که جمع‌آوری آنها دشوار است و اگر ساربان نباشد، هرکدام به راهی می‌روند که خود می‌شناسند. کوفیان به‌دلیل عدم اطاعت از رهبر و نداشتن رأی و اندیشه‌ای واحد به راهی می‌رفتند که به نظرشان صحیح بود. آنها در تصمیم‌گیری، ناتوان‌اند، و اندیشه و افکار و اراده‌شان پراکنده است؛ زیرا بر مصلحتی که وضع آنها را در دو جهان نظام بخشد، اجتماع نمی‌کنند. روشن است که با داشتن چنین خصلتی، آگاهی اندکی بر انسان حکمفرما است و نقصان خرد، نشانه نادانی است و نادان از راه هدایت فاصله دارد. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲/۱۷۱)

۲-۵. کلامکم یوهی الصم الصلاب و فعلکم یطمع فیکم الأعداء! تقولون فی المجالس: کیت وکیت، فإذا جاء القتال قلت: حیدی حیاد! (نهج البلاغه، خطبه ۲۹ / ۱)

سخنان داغ شما سنگ‌های سخت را درهم می‌شکند، ولی اعمال سست شما دشمنان را به طمع می‌اندازد. در مجالس خود (داد سخن می‌دهید و رجز می‌خوانید) می‌گویید چنین و چنان خواهیم کرد، اما هنگام جنگ فریاد می‌زنید: ای جنگ! از ما دور شو!

امام (ع) سخنان یارانش را در تیزی و کوبندگی به آب روان پرتلاطم که با سرعت زیاد در حرکت است، تشبیه کرده و دو واژه «صم» و «صلاب» را که از ویژگی‌های سنگ‌های سخت است، برای دل‌هایی که از شنیدن این سخنان ضعیف می‌شوند، آورده است.

البته لفظ «آب» به‌عنوان مشابه به در کلام امام (ع) نیامده است؛ اما فعل «یوهی» از مصدر «وهی» به معنای شکافتن و سست کردن، نرم کردن و شکستن است که همگی از ویژگی‌های آب جاری پرتلاطم است (چمن خواه، ۱۳۸۴: ۹۲ و ۹۳). همان‌گونه که آب جاری در سخت‌ترین سنگ‌ها راه می‌یابد، کلام نافذ آنها نیز در باراده‌ترین دل‌ها نفوذ می‌کند و تأثیر خود را می‌گذارد؛ اما در عمل هیچ اثری دیده نمی‌شود. این تشبیهی که حضرت (ع) آورده، اقتباس از کلام خداوند است که می‌فرماید:

ثم قست قلوبکم من بعد ذالک ... (بقره: ۷۴)

سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد ...

کوفیان در اجتماعاتشان می‌گفتند: دشمنان ما توان دستیابی به ما را ندارند و ما نسبت به آنها چنین و چنان می‌کنیم و از شجاعت و شهامت و تصمیم و اراده قاطع بحث می‌کردند؛ اما گویی تمامی قدرت آنها در زبانشان خلاصه می‌شد؛ زیرا به هنگام ورود به میدان مبارزه، چنان ضعیف و سستی از خود نشان می‌دادند که گویی فریاد می‌زدند: «ای جنگ، از ما دور شو و فاصله بگیر!»^۲. درحقیقت، از ورود در میدان نبرد وحشت داشتند و با بهانه‌های مختلف از آن فرار می‌کردند.

امام (ع) از یک سو مردم کوفه را «سنام العرب»، «جبهه الانصار»، «الانصار علی الحق»، «الآخوان فی الدین»، «جنن یوم البأس» و «البطانة دون الناس» نامیده است و از خداوند می‌خواهد تا به آنان پاداش شاکران نعمت‌های الهی عنایت کند و جزای مطیعان الهی ببخشد، ولی از سوی دیگر، آنان را مردمی ترسو و فراری از جهاد می‌نامد که ترس، عقل آنان را ربوده است؛ و همچون شتر دردمند از شنیدن شیپور نبرد می‌نالند. او که آنان را «جبهه الانصار» و «الانصار علی الحق» نامیده بود، اکنون آنها را با اوصاف «اشباه الرجال»،

«حلوام الاطفال» و «عقول ربات الحجال» نکوهش می‌کند. در جایی آنان را به سپرهای قوی در روز نبرد تشبیه می‌کند و در جایی دیگر با عبارت‌هایی مانند «النفوس المختلفة» و «القلوب المتشثته» سرزنش می‌کند.

این اوصاف متعارض، نتیجه داورهای احساسی و هیجانی فرمانده‌ای نیست که چون بر اریکه قدرت و پیروزی قرار گرفت، در خلال رجزهای آتشین خود، گاهی مستانه از کسانی یاد کند که با استخوان‌های خویش پله‌های قدرت او را ساختند. نکوهش‌های امام (ع)، فوران خشم امیری نیست که به خاطر پشت‌کردن نیروهایش نتوانسته است آرزوهای خود را در گسترش قدرت تحقق بخشد. این سخنان، حرف دل امام معصومی است که در اعتقاد امامیه باید معروض علیه همه کلام‌ها باشد. از این رو فلسفه این دوگونه‌گویی را باید از طریق قرینه‌های مقامی خطبه‌ها؛ یعنی منابع تاریخی، و از راه شناخت جغرافیای سخن شناسایی کرد.

۴. راز تفاوت در کلام امیرالمؤمنین (ع)

کلام، تجلی متکلم^۳ است و متکلم، پنهان و باطن زبان خویش است:

المرء مخبوءٌ تحت لسانه. (نهج‌البلاغه، حکمت ۱۴۸)

انسان، زیر زبان خود پنهان است.

بر این پایه باید گفت امیرالمؤمنین (ع) در نهج‌البلاغه تجلی کرده است؛ اما پیدا است که نهج‌البلاغه تجلی تمامی آن وجود بیکران نیست، بلکه باید آن را نیمی از دریای علوی دانست که بر زبان بشری سنگینی می‌کند.

از آنجا که کلام علوی تداوم‌بخش رسالت محمدی است (جوادی آملی، ۱۳۸۴: ۱/۱۳۵) و در سخن پیامبر اسلام (ص) و معصومین (ع) هیچ تعارضی راه ندارد، کلام امیرالمؤمنین (ع) نیز نمی‌تواند تباین داشته باشد. در همین راستا، فهم تفاوت‌ها و علل بروز آنها را مرور می‌کنیم. اصولیون در معنای «تعارض» آورده‌اند: «تکاذب الدلیلیین علی وجه یمتنع اجتماع صدق احدهما مع صدق الآخر» (مظفر، ۱۴۰۵: ۲/۱۸۷) (تعارض بین دو گزاره، وقتی ایجاد می‌شود که درستی دو گزاره محال باشد)؛ و در برون‌رفت از تعارض گفته‌اند: «جمع بین المتعارضین اولی من الطرح» (همان: ۲/۲۰۰) (جمع بین دو متعارض از رهاکردن آن بهتر است) (پاکتچی، ۱۳۸۸: ۱۹۰ و ۱۹۱)

شیخ طوسی در کنار جمع عرفی اخبار متعارض، به جمع جبری آنها گرایید و در مقدمه دو کتاب *الاستبصار و التهذیب*، مرجحات خود را در انتخاب روایات بیان کرد (معارف، ۱۳۸۵: ۳۹۳؛ ← طوسی، ۱۳۹۰: ۱/۲ و ۳ و ۱۴۰۷: ۱/۳ و ۴). با الهام از رویکرد محدثان سلف، می‌توان گفت دو موضوع در تعارض روایات بسیار اهمیت دارد: یکی کشف علل و عوامل پیدایش تعارض و دیگری راه‌های حل و علاج تعارض (دلبری حسینی، ۱۳۸۳: ۱۴۸). مهم‌ترین علل تعارض روایات، عبارت است از: برداشت نادرست و جهل به احادیث، تقیه و کتمان، وضع و جعل و تزویر، نقل به معنا و تصرف راویان در حدیث، احکام حکومتی، تبلیغی و قضایی معصومان، اختلاف مراتب راویان از نظر جهل، نسیان و سهو، رعایت شرایط و اوضاع گوناگون مکلفان، اختلاف حوادث و شرایط زمانی و مکانی، تقطیع احادیث، تخییر در حکم، ظرفیت راوی و تغییر احکام با نسخ و ... (همان: ۱۶۴ و ۱۶۵)؛ که از میان آنها، با «شرایط زمانی و مکانی» می‌توان فلسفه تفاوت در سخن امام علی (ع) درباره مردم کوفه را تبیین کرد، با تقسیم ظهور کلام به تصویری و تصدیقی (مراد استعمالی و مراد جدی) می‌توان عدم تطابق همیشگی دو مراد استعمالی و جدی را برای معصومین تحلیل کرد، و باتوجه به موقعیت ائمه در شرایط خاص سیاسی و اجتماعی می‌توان به وجود «تقیه» اشارت کرد (صدر، بی‌تا: ۱/۲۶۸)؛ ولی باتوجه به شرایط سیاسی دوران حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) نمی‌توان گفت سخن امام (ع) در مقام تقیه صادر شده است. مراد ما از عامل زمانی و مکانی در اینجا «تقیه» نیست، بلکه مقصود ما از شرایط زمانی و مکانی، همان چیزی است که حدیث‌پژوهان از آن به «اسباب و جهت ورود حدیث» یاد کرده‌اند (مسعودی، ۱۳۸۱: ۱۲۷ به بعد).

از آنجا که هیچ سخنی در خلأ شکل نمی‌گیرد، معنای هر متنی در گرو فهم شرایط اجتماعی، تاریخی و فضایی است که سخن در آن شکل گرفته است. از این رو، گزینه‌های مقامی و عناصر غیرزبانی اثر شگرفی بر فهم کلام دارد و باید این گزینه‌های مقامی را در منابع ناظر به متن جست. متنی که دربردارنده ویژگی‌های مردم کوفه است، در گرو درک شرایط اجتماعی و فرهنگی معاصر امام (ع) است. می‌دانیم که در مدت کوتاه حاکمیت امام (ع) سه جنگ داخلی جمل، صفین و نهروان به‌وقوع پیوست که در فراز و نشیب هر سه جنگ، کوفیان نقش کلیدی داشتند که در اینجا به‌اجمال درباره آنها بحث می‌شود.

۱.۴ کوفیان و جنگ جمل

بعد از کشته شدن عثمان و انتخاب امیرالمؤمنین (ع)، به عنوان عالی‌ترین و شایسته‌ترین قدرت، عده‌ای به مخالفت با حضرت برخاستند که در رأس آنها عایشه همسر پیامبر (ص) و طلحه و زبیر بودند. آنها به بهانه خونخواهی عثمان، در طلیعه خلافت نویناد امام علی (ع)، فتنه‌ای را به راه انداختند. چون حضرت (ع) از تشکیل کاروان ناکثین با همراهی و تدارک مالی بنی‌امیه و حرکتشان به سوی بصره برای همراه کردن بصریان آگاه شد، به سرعت حرکت کرد تا آنها را بازگرداند؛ ولی به آنها نرسید. از این رو در «ذی قار» توقف کرد و از کوفیان برای مقابله با آنها یاری طلبید.

کوفیان که جزو نخستین کسانی بودند که با علی (ع) بیعت کردند، برای مشورت درباره پیوستن به امیرالمؤمنین (ع) نزد ابوموسی اشعری - حاکم وقت کوفه - رفتند. ابوموسی سعی کرد با بهانه‌های واهی کوفیان را از همکاری با امام (ع) باز دارد. وقتی خبر مخالفت‌های ابوموسی به امام (ع) رسید، او را از حکومت کوفه عزل کرد و مردم به سوی امام (ع) حرکت کردند. (طبری، ۱۳۶۲: ۶/ ۲۴۰۱-۲۳۹۹)

وقتی سپاه کوفه در ذی‌قار به امام (ع) ملحق شدند، حضرت (ع) برای آنها خطبه‌ای خواند و فرمود: «ای کوفیان! شما از گرامی‌ترین و پسندیده‌ترین مسلمانان هستید. سهم شما در اسلام بسیار و اصل و نسب شما مشهور است و از همه نسبت به پیامبر (ص) مودت بیشتری دارید. من پس از توکل به خدا، شما را از نظر انتخاب کردم که جان خود را در اختیار من نهاده‌اید (ابن‌نعمان، ۱۳۶۷: ۱۶۱)؛ زیرا به‌رغم تلقینات سوء ابوموسی اشعری، عمده نیروهای سپاه امام از کوفیان بودند، با این توضیح که در آرایش نظامی سپاه امام (ع) از هشت دسته، هفت دسته آن کوفی و یک دسته از مردم حجاز بودند (دینوری، ۱۳۷۱: ۱۸۲). کوفیان در جنگ جمل از خود مجاهدت و رشادت نشان دادند. آنها در شهری اشراف‌پرور و فتنه‌خیز که سلطه آل ابوسفیان بر آن حاکم بود، زندگی می‌کردند؛ ولی با وجود این، به یاری امام (ع) شتافتند و او را در پیروزی بزرگش بر سخت‌ترین توطئه تاریخ، مردانه حمایت کردند؛ به گونه‌ای که امام (ع) مجاهدت‌های آنان را ستود و مدال افتخار جهاد و شهادت و پیشتازی در شناخت حق و حمایت عارفانه از جانشین پیامبر (ص) را به آنها بخشید (معادیخواه، ۱۳۸۰: ۱۷۳). بنابراین، بخش زیادی از تمجیدها و ستایش‌های امام (ع) در حق کوفیان، در زمانی است که مردم کوفه ایشان را در برابر ناکثین یاری دادند. به این ترتیب، کلامی که امام (ع) در آن مردم کوفه را «جبهه‌الانصار» و «سنام‌العرب» خوانده،

مربوط به نامه‌ای است که حضرت (ع) در راه بصره به مردم کوفه نوشتند (نهج البلاغه، نامه ۱ و ← خطبه‌های ۱۲۴/۶، ۱۰۷/۱) و آنان را برای جهاد علیه ناکثین تشویق فرمودند (بحرانی، ۱۳۷۵: ۴/۵۷۴) و دعای امام (ع) در حق مردم کوفه (نهج البلاغه، نامه ۲) و ستایش او از آنها به عنوان سپرهای مقاوم و یاوران حق، مربوط به زمانی است که بخشی از مردم کوفه، حضرت را در جنگ جمل یاری دادند (همان: خطبه ۱۱۸). رویداد دیگری که جغرافیای کلام امام (ع) را تبیین می‌کند، جنگ صفین است.

۲.۴ کوفیان و جنگ صفین

امام (ع) پس از رسیدن به خلافت، در اولین اقدام حکومتی خود، فرمان عزل معاویه را از امارت شام صادر کرد. وقتی نامه امام (ع) مبنی بر عزل معاویه به دست وی رسید، برآشفته و پیراهن خون‌آلود عثمان را به مردم نشان داد و به خونخواهی خونی که خود ریخته بود، برخاست و عده‌ای را با خود همراه کرد. وی در پاسخ نامه امام (ع) خواستار تحویل قاتلان عثمان شد که از نظر وی، مالک اشتر، محمدبن ابی‌بکر و عمار یاسر بودند. علاوه بر این، معاویه در خیال خام خود، ادعا می‌کرد که در امر خلافت بر امام علی (ع) برتری دارد. بنابراین، نامه‌ای مبنی بر آمادگی برای جنگ برای حضرت فرستاد. امام (ع) نیز فرمان بسیج قوا را صادر کرد و در رجب سال ۳۶ هجری به سمت شام حرکت کرد. (مهدوی دامغانی، ۱۳۷۵: ۲/۱۹، ۲۰، ۲۸)

به همت سرداران لایق امام (ع)، بیشتر مردم، حرکت با امام (ع) را پذیرفتند. سازماندهی سپاه امام (ع) در جنگ صفین شامل ۲۵ گروه قبیله‌ای بود که هرکدام از این قبایل، تحت رهبری کسی بود که گروه آن را تأیید می‌کرد. گروه قراء نیز دسته‌ای جداگانه بودند. آنها نخست از اینکه در زمره هواداران امام (ع) باشند، ناراضی بودند؛ اما با وجود این، در جنگ حاضر شدند و دست‌کم تعدادی از آنها در نبرد شرکت داشتند. (منقری، ۱۳۷۰: ۲۰۵)

درگیری صفین از جمل دشوارتر بود؛ در جمل، سپاه کوفه که طرفدار امام (ع) بودند، در برابر سپاه بصره که عثمانی بودند، قرار داشت؛ اما در صفین، چنان بود که مردم یک قبیله، نیمی در کنار علی (ع) و نیمی در سپاه معاویه و با یکدیگر می‌جنگیدند. طبیعی است که این جنگ برای آنان ناخوشایند باشد؛ چون با هم‌پیمان خود مبارزه می‌کردند، باز اگر می‌دانستند که چرا می‌جنگند از دشواری کار کاسته می‌شد. کوفیان درک این مسئله را نداشتند که سرکوب کردن سرکشان داخلی نیز ضروری است. آنان از جنگ جز

غنیمت چیزی نمی‌دانستند، چون پس از جمل از غنایم بازماندند، آن را خوش نیافتند. (شهیدی، ۱۳۸۷: ۱۲۷ و ۱۳۲)

ناخشنودی کوفیان به‌خاطر ساخت قبیله‌ای جامعه عرب بود که مانع وحدت قدرت در جامعه شده و احیای سنت‌های جاهلی، نقش قبیله را دوباره به‌صورت قبلی درآورده بود؛ به‌خصوص در زمان عثمان، رهبران قبیله‌ای، قدرت و نفوذ بیشتری پیدا کرده بودند و هوشیارانه در درگیری‌های سیاسی نقش بازی می‌کردند و به‌دنبال هدایت مسائل به نفع خود و قوم و قبیله خود برمی‌آمدند. این امر در طول جنگ صفین و پس از آن نیز نقش مهمی در پیشرفت و یا فروپاشی ارتش امام (ع) داشت و این عامل - قبیله‌ای - امام (ع) را همواره با مشکل مواجه می‌ساخت (خاکرند، ۱۳۷۹: ۱۲۸ و ۱۲۹). بعضی از رهبران قبایل کوفه، ابتدا حمایت خود را از علی (ع) اعلام کردند، ولی پس از چندی حالت بی‌طرفی گرفتند؛ به این معنا که هیچ‌یک از آنان به جنگ با معاویه تمایل نداشتند و همین رهبران که قراء نیز جزو آنان بودند، حکمیت را بر امام (ع) تحمیل کردند و آنگاه که سپاه امام (ع) در یک قدمی پیروزی قرار داشت، به‌واسطه نیرنگ عمروعاص و معاویه از طریق بر نیزه کردن قرآن‌ها، فریب خوردند و با گروهی از قاریان که هم‌رایشان بودند، گروه خوارج را تشکیل دادند.

حکمی که در ماجرای حکمین مبنی بر خلع امام (ع) از خلافت صادر شد، خللی در نظر رهبران قبایل ایجاد نکرد؛ زیرا آنان تنها خواستار توقف جنگ بودند؛ اما گروه قراء می‌خواستند علاوه بر تصدیق علی (ع) به‌عنوان امیرالمؤمنین، به کتاب خدا نیز عمل شود، و این خود باعث بروز حوادثی شد که نتیجه آن، مخالف با امام (ع) با شعار «لا حکم الا لله» بود؛ چراکه علی (ع) پیشنهاد پیمان‌شکنی آنها و جنگ با معاویه را رد کرد و آنان نیز حکمیت را گمراهی خواندند و از امام جدا شدند. (منقری، ۱۳۷۰: ۷۱۰)

از مهم‌ترین پیامدهای این جنگ در جامعه اسلامی، علاوه بر خسارت‌های جانی و مالی برای هر دو طرف جنگ و پیدایش گروه خوارج، نفوذ معاویه به درون قلمروی حکومت امام (ع) بود. او توانست با فریب ابوموسی در جریان حکمیت، پایه‌های قدرت خود را تثبیت کند و مودیان به برخی از سرزمین‌هایی که در قلمرو امام (ع) بود، دست‌اندازی کرد و با ناامن کردن آنها بر امام (ع) فشار آورد. او با قتل و غارت و تخریب منازل، رعب و وحشت در میان مردم ایجاد کرد. امام (ع) برای دفاع از مردم، گروه‌هایی از سپاه خود را گسیل می‌داشت؛ ولی سستی یاران وی، مانع از آن می‌شد که فتنه معاویه مرتفع شود (جعفری، ۱۳۸۲: ۹/ ۲۲۱-۲۲۳). آنجا که امام (ع) از بی‌همتای و سستی مردم کوفه می‌نالید و

آنان را به باد نکوهش می‌گیرد، مربوط به دوره‌ای است که جنگ صفین روی داده است؛ جنگی که به‌خاطر شکاف در سپاه امام (ع) و تزلزل فرهنگی و روانی نیروهای او، کفه نظامی و سیاسی معاویه سنگین شد و به پیروزی امویان انجامید. اصرار امام (ع) برای ادامه نبرد با معاویه پس از قضیه حکمین و سر باز زدن کوفیان از همراهی او، علت اصلی سرزنش امام (ع) است. سمت و سوی این‌گونه سخن‌ها، دعوت مردم کوفه به تداوم جهاد و سرزنش آن‌ها به‌عنوان مردمی سست‌اراده و جهادگریز است (نهج‌البلاغه: خطبه‌های ۳۴/۱، ۳۹/۳، ۶۹/۱) که به قول امام (ع) شبه مردانی هستند که چون کودکان بی‌خرد و عروسان حجله‌نشین عمل می‌کنند (همان: خطبه ۲۷/۱۳) و امام (ع) آرزو می‌کند آنها را با نیروهای شام معاوضه کند (همان: خطبه‌های ۹۷/۸-۶، ۱۸۰/۷، ۲۰۸) و درنهایت به‌صراحت از پیروزی شامیان سخن می‌گوید و علت آن را پراکندگی کوفیان می‌داند (همان: خطبه ۲۵/۴-۲). همچنین پاره‌ای از سخنان امام (ع) مربوط به گروهی است که در جنگ صفین به‌خاطر حکمیت راه خود را از ایشان جدا کردند و در تاریخ به خوارج مشهور شدند و در منطقه نهروان» به رویارویی نظامی علیه امیرالمؤمنین (ع) اقدام کردند.

۳.۴ کوفیان و جنگ نهروان

«خوارج» یک گروه ۱۲هزار نفری از قاریان بودند که در بازگشت از صفین، قبل از رسیدن به کوفه از امام (ع) جدا شدند و به منطقه «حروراء»، یکی از دهکده‌های کوفه، رفتند. علی (ع) توانست با گفت‌وگو، آنها را به کوفه باز گرداند. حضور خوارج در کوفه شکننده و توأم با واکنش‌های احساسی و انفعالی بود. امام (ع) آنها را فرا خواند تا برای جنگ با معاویه مهیا شوند. آنان گمان کردند امام (ع) نظرش از حکمیت برگشته است و آن را گمراهی می‌داند، ولی وقتی با مخالفت امام (ع) مواجه شدند، وی را کافر خواندند و «عبدالله بن وهب راسبی» را به ریاست انتخاب و علیه امام (ع) خروج کردند. آنها در منطقه «نهروان» جمع شدند و به امام (ع) اعلام کردند که اگر توبه نکنند، با او خواهند جنگید. (طبری، ۱۳۶۲: ۶/۲۶۰۰)

امام (ع) بار دیگر آنها را به جنگ با معاویه فراخواند؛ زیرا جنگ با معاویه را مهم‌تر می‌دانست؛ از این رو به این منظور عازم شام شد که در راه از جنایت‌های خوارج اطلاع یافت. این عمل خوارج دستاویزی شد تا کوفیان خطر خوارج را بسی بزرگ‌تر بدانند و با اصرار از امام (ع) خواستند تا ابتدا خوارج را از پای درآورد و سپس به جنگ با معاویه

بروند. امام (ع) به‌سوی نهروان حرکت کرد و با سخنرانی توانست عده‌ای را از جمع خوارج جدا کند و در نتیجه جنگی که بین آنها درگرفت، جز ده نفر از خوارج باقی نماند (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۷۶۳ و ۷۶۴). پس از خاتمه جنگ، امام (ع) به یارانش فرمان داد بدون درنگ برای پیکار با معاویه آماده شوند؛ ولی کوفیان خستگی و تجدید قوا را بهانه کردند و به کوفه بازگشتند (دینوری، ۱۳۷۱: ۲۵۷). در این فاصله، معاویه توانست با وعده‌ها و بذل و بخشش‌های فراوان، نظر رهبران قبایل را به خود جلب کند تا به او روی آوردند و در همراهی امام (ع) سستی کردند (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲/ ۳۸۳). معاویه نیز از این فرصت استفاده کرد و نواحی تحت حکومت امام (ع) را مورد تاخت و تاز قرار داد. بخشی از سرزنش‌های امام (ع) مربوط به مردمی است که به خوارج روی آوردند و به قول امام (ع)، راه حق را سد کردند و در وادی گمراهی گام نهادند (نهج‌البلاغه: خطبه‌های ۱۸۱/ ۲، ۱۲۱/ ۸، حکمت ۳۲۳) و در زبان امیرالمؤمنین (ع)، به شروترین مردم توصیف شدند (همان: خطبه ۱۲۷/ ۵-۸) و کوتاه‌فکرانی لجوج و سبک‌سر لقب گرفتند (همان: خطبه ۳۶/ ۲) که نمی‌توان به آنها اعتماد کرد (همان: خطبه‌های ۱۲۵/ ۹، ۳۴/ ۴، ۲۵/ ۴).

۵. نتیجه‌گیری

در نهج‌البلاغه، ویژگی‌های متفاوتی از مردم کوفه ذکر شده است. گاهی حضرت (ع) به مدح مردم کوفه زبان می‌گشاید و زمانی آنان را نکوهش می‌کند که دلیل تفاوت این ویژگی‌های مثبت و منفی را باید در شرایط اجتماعی، فرهنگی و سیاسی متغیر مردم جست‌وجو کرد؛ زیرا کلام حضرت (ع)، کلام حکیمانه‌ای است که در ظرف زمانی خود شکل گرفته است. دقت در فضایی که کلام امام (ع) در آن صادر شده است، به‌عنوان «قرینه مقامی» می‌تواند راز تفاوت‌های موجود در سخنان حضرت درباره مردم کوفه را آشکار کند. امام (ع) آنچه در ستایش مردم کوفه بیان کرده‌اند، ناظر به کسانی است که پا به پای او درمقابل ناکثین، مارقین و قاسطین مقاومت کردند و سرزنش‌های او، ناظر به کسانی است که از همراهی او بازماندند؛ و نیز نباید از نظر دور داشت که نکوهش‌ها و ستایش‌های حضرت، سخنانی واقع‌بینانه در دو شرایط گوناگون است؛ زمانی که کوفیان، ایشان را یاری دادند، امام (ع) آنها را ستوده و زمانی که او را تنها گذاشتند، آنان را سرزنش کرده است. این شیوه حضرت برگرفته از قرآن کریم است. گاهی خداوند در آیاتی مسلمانان را به جهاد دعوت می‌کرد؛ و بعد از آن، کسانی را که دعوت خدا و پیامبر (ص)

را اجابت می‌کردند، تشویش می‌کرد و آنان را که سرپیچی می‌کردند، به شدت مؤاخذه می‌کرد (← توبه: ۴۰-۴۷).

پی‌نوشت‌ها

۱. درخصوص تاریخ بنای کوفه روایات مختلفی وجود دارد، از جمله: یعقوبی در *البلدان*، آن را همزمان با بنای بصره در سال ۱۷هـ نوشته است (یعقوبی، ۱۳۵۶: ۶)؛ ولی در تاریخ خود می‌نویسد: در سال ۲۰هـ سعدبن ابی وقاص به کوفه بازگشت و آنجا اقامت گزید و نقشه‌ها طرح کرد و خانه‌ها و محله‌ها ساخت (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۲/ ۴۳). به روایتی دیگر، در آغاز سال ۱۸هـ کوفه محل اقامت شد (طبری، ۱۳۶۲: ۵/ ۶۷۶). مسعودی، سال ۱۵هـ را تاریخ بنای کوفه نوشته است (مسعودی، ۱۳۷۴: ۱/ ۶۷۶)؛ ولی در جای دیگر، در تاریخ بنای آن شک کرده و نوشته است: کوفه دومین شهر بزرگ بود که توسط مسلمانان بنا شد. درباره بنای آن اختلاف است؛ بعضی گفته‌اند، آن نیز مانند بصره، در سال ۱۷ بوده که واقدی و دیگران بر آن رفته‌اند و برخی گفته‌اند بنای آن به سال ۱۵ به راهنمایی عبدالملک بن یزید غسانی بوده است (مسعودی، ۱۳۸۱: ۳۴۱). یاقوت نیز بنای آن را در سال ۱۷هـ یعنی همان سال که بصره شهر شد، دانسته است و می‌نویسد: عده‌ای گفته‌اند کوفه دو سال بعد از بصره و در سال ۱۹هـ شهر شد و سال ۱۸هـ هم گفته شده است (حموی، ۱۹۹۵: ۴/ ۴۹۱).
۲. امام (ع) برای بیان این حالت آنها جمله «حیدی حیاد» را که عرب، هنگام فرار از کار به کار می‌برد، به صورت کنایه آورده است. (بحرانی، ۱۳۷۵: ۲/ ۱۰۶)
۳. قال امیرالمؤمنین (ع): «فتجلی لهم سبحانه فی کتابه من غیر أن یكونوا رأوه» (نهج البلاغه: خطبه ۲/ ۱۴۷) (خداوند سبحان در کتاب خویش بر بندگان تجلی کرد و آشکار شد، بی‌آنکه او را ببینند، بلکه این تجلی به وسیله آیات قدرتش بود که به آنان نشان داد).

منابع

- قرآن، ترجمه محمد مهدی فولادوند (۱۳۷۷ش). چ ۲، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- نهج البلاغه، علی بن ابی طالب (ع) (۱۳۸۷ش). ترجمه محمدجعفر امامی و محمدرضا آشتیانی، زیر نظر ناصر مکارم شیرازی، چ ۵، قم: علی بن ابیطالب (ع).
- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱ش). *الکامل فی التاریخ*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی.
- ابن بابویه قمی، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق) (۱۴۰۷ق). *الامالی*، طبعه الاولی، قم: مؤسسه البعثة.

- ابن طاووس، سید عبدالکریم (بی‌تا). *فرحة الغری، قم: رضی*.
- ابن نعمان، ابو عبدالله محمد بن محمد (شیخ مفید) (۱۳۶۷ش). *نبرد جمل، ترجمه و حاشیه دکتر محمود مهدوی دامغانی، چ ۱، تهران: نی*.
- باقی، عمادالدین (۱۳۷۹ش). *جامعه‌شناسی قیام امام حسین (ع) و مردم کوفه، چ ۱، تهران: نی*.
- بحرانی، میثم بن علی بن میثم (۱۳۷۵ش). *شرح نهج البلاغه، ترجمه قربانعلی محمدی مقدم و علی اصغر نوایی یحیی زاده، چ ۱، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی*.
- براقی نجفی، سید حسین (۱۳۸۱ش). *تاریخ کوفه، ترجمه سعید راد رحیمی، مشهد: آستان قدس رضوی*.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق). *انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، چ ۲، بیروت: دارالفکر*.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴ش). *فتوح البلدان، ترجمه آذرتاش آذرنوش، چ ۲، تهران: سروش*.
- پاکتچی، احمد (۱۳۸۸ش). *تاریخ حدیث، چ ۲، تهران: انجمن علمی دانشجویی الهیات دانشگاه امام صادق (ع)*.
- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۷۳ش). *الفارات، ترجمه عزیزالله عطاردی، بی‌جا: عطارد*.
- جعفری، سید محمد مهدی (۱۳۸۰ش). *آموزش نهج البلاغه، چ ۱، تهران: سازمان چاپ و نشر، وزارت ارشاد اسلامی*.
- جعفری، یعقوب (۱۳۸۲ش). «*قاسطین، دانشنامه امام علی (ع)، زیر نظر علی اکبر رشاد، چ ۹، تهران: فرهنگ و اندیشه اسلامی*».
- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴ش). *تفسیر تسنیم، چ ۵، قم: اسراء*.
- چمن خواه، عبدالرسول (۱۳۸۴ش). *صور خیال در نهج البلاغه و تجلی آن در ادب فارسی، شیراز: نوید شیراز، چاول*.
- حموی، شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۹۹۵م). *معجم البلدان، چ ۲، بیروت: دارالصادر*.
- خاکرند شکرالله (پاییز و زمستان ۱۳۷۹ش)، «*موقعیت‌یابی اشراف قبیل‌های (رهبران رده) در دوره خلفای راشدین با تکیه بر نقش اشعث بن قیس کندی در حکومت علی (ع)، فصلنامه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، ش ۲۲ و ۲۳*».
- خوافی، شهاب‌الدین (حافظ ابرو) (۱۳۷۸ش). *جغرافیای حافظ ابرو، چ ۱، تهران: آینه میراث*.
- دلبری حسینی، سیدعلی (بهار ۱۳۸۳ش)، «*آسیب‌شناسی فهم روایات، فصلنامه آموزه‌های فقهی الهیات و حقوق، ش ۱۱*».
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۷۱ش). *اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، چ ۴، تهران: نی*.
- ذبیحی فر، حجت و مهریزی، مهدی (تابستان ۱۳۸۹ش). «*پژوهشی درباره خطبه‌های جمعه و عیدین امام علی (ع)*»، *مجله علوم حدیث، سال ۱۵، ش ۵۶*.
- رجبی دوانی، محمدحسین (۱۳۷۸ش). *کوفه و نقش آن در قرون نخستین اسلامی، چ ۱، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات*.

- شهیدی، سیدجعفر (دی ۱۳۸۷ش). «مردم کوفه از زبان امیرالمؤمنین (ع)»، فصلنامه نهج البلاغه، ش ۲۳ و ۲۴. صدر، محمدباقر (بی تا). *دروس فی علم الاصول*، ج ۲، بیروت: دارالکتب اللبانی.
- طبری، محمدبن جریر (۱۳۶۲ش). *تاریخ طبری*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، بی جا: اساطیر.
- طوسی، محمدبن الحسن (۱۳۹۰ش). *الاستبصار*، تحقیق حسن الموسوی خراسان، ج ۱، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- طوسی، محمدبن الحسن (۱۴۰۷ق). *التهذیب الاحکام*، تحقیق حسن الموسوی خراسان، ج ۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- قمی، ابن قولویه (۱۳۵۶ق). *کامل الزیارات*، نجف: مرتضویه.
- محمدجعفری، سیدحسین (۱۳۶۴ش). *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه سیدمحمدتقی آیت اللهی، ج ۳، بی جا: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۸۱ش). *التنبيه والاشراف*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۳، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴ش). *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۵، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
- مسعودی، عبدالهادی (۱۳۸۷ش). *روشن فهم حدیث*، ج ۴، تهران: سمت.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۰۵ق). *اصول فقه*، بی جا: دانش اسلامی.
- معادینخواه، عبدالمجید (۱۳۸۰ش). *نخستین نیم قرن از تاریخ اسلام*، در آینه نهج البلاغه، ج ۱، قم: نشر معارف.
- معارف، مجید (۱۳۸۵ش). *تاریخ عمومی حدیث*، ج ۱، تهران: کویر.
- مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد (۱۳۶۱ش). *احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم*، ترجمه علی نقی منزوی، ج ۱، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران.
- مقدسی، مطهرین طاهر (۱۳۷۴ش). *الباء والتاریخ*، ترجمه محمدرضا شفیعی کدکنی، ج ۱، تهران: آگه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۵ش). *پیام امام، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، ج ۲، چ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۸۱ش). *پیام امام، شرح تازه و جامع بر نهج البلاغه*، ج ۴، چ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مقبری، نصر بن مزاحم (۱۳۷۰ش). *وقعه صفین*، ترجمه پرویز اتابکی، چ دوم، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- مهدوی دامغانی، محمود (۱۳۷۵ش). *جلوه های تاریخ در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید*، چ دوم، تهران: نی.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۳۵۶ش). *البلدان*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب ابن واضح (۱۳۷۱ش). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمدابراهیم آیتی، چ ششم، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.